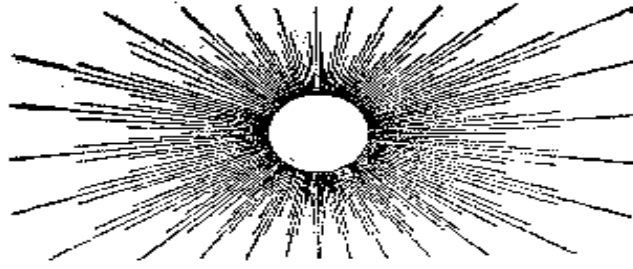




خدا با ما است



در پیرامون

روان

نوشته : احمد کسروی

۱۳۲۴

چاپ یکم

۱۳۴۲

چاپ دوم

۱۳۵۳

چاپ سوم

پروا^۱ شود: (از ویراینده)

۱- در نوشته های **شادروان کسروی**؛ همیشه «من» خود نویسنده است و «ما» بمعنی گروه «آزادگان» یا «پذیرندگان» اندیشه های آن شادروان میباشد.

۲- در نوشته های بازپسین شادروان چنین گزیریده^۲ شده است که بندواژه های^۳ ذال و زاء همگی با زاء نمایش داده شود. پرچم روزانه شماره های ۱۳۸ ، ۱۴۰ و ۱۴۱. «نوشته های کسروی در زمینه زبان فارسی» به کوشش شادروان حسین یزدانیان ساتهای^۴ ۴۵۴ تا ۴۵۹ دیده شود.

۳- برای شناختن «**زمان های**» زبان فارسی و اینکه چرا شادروان در برخی از جمله ها از «**ی**» سود میبرد ، کتاب «**زبان پاک**» نوشته آن شادروان دیده شود.

۴- واژه های ناآشنای کتاب در پاورقی معنی شده اند. چنانچه معنی واژه ای در پاورقی نباشد میتوانید به انتهای کتاب مراجعه نمایید.

۵- منظور از واژه «**ویراینده**» که در جاهای بسیاری از کتاب استفاده شده کسبیت که کار ویرایش را بر روی کتاب انجام داده است. مطالبی که زیر این نام بیان شده از اصل کتاب نیست. این مطالب می توانند معنی واژه ها و آیات قرآن یا جملات عربی، نشانی سوره ها در قرآن، قمری بودن سالها، یادآوری، شرح، پیوست و ... باشند.

۱- پروا = توجه ، اعتنا
۲- گزیریدن = تصمیم گرفتن
۳- بند واژه = حرف الفبا
۴- سات = صفحه
(ویراینده)
(ویراینده)
(ویراینده)
(ویراینده)

سخنی درباره کتاب «در پیرامون روان»

کتاب «پیرامون روان» یکی از پرارجترین و گرانبهاترین کتابهایست که درباره یکی از دشوارترین زمینه‌های شناخت آدمی نوشته شده، در زمینه چیز است که از دو هزار و پانصد سال باز کسانی مانند افلاطون و ارسطو و ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی و ماندهای آنان، به آن پرداخته و نتوانسته اند چیستان آنرا بکشایند. از سوی دیگر دانشمندانی مانند فروید و یونگ و دیگران که بنیادگذاران «روانشناسی» میباشند نتوانسته اند جدایی میان «تن و جان» و «روان» را نیک دریابند و آنرا آنچنانکه در متن کتاب آمده بزنند (شرح دهند) ولی شادروان کسروی چیستان را گشوده و با ساده‌ترین زبان، جدایی آدمیان را از دیگر جانداران نشان داده که اگر راستی را بخواهیم «روانشناسی نوین» بدون اینها ارجی نتواند داشت و دشواری را از میان نتواند برداشت.

پس جا دارد که دانشمندان و پژوهندگان به آن پروا (توجه) کرده، با اندیشه آنرا بخوانند و بدون اینکه «تعصب» جلوی دیدگان آنان را بگیرد، دانشمندان و پاکدلانه به داوری پردازند.

مکتب کسروی که بنام «پاکدینی» خوانده میشود و این داستان روان یکی از پایه‌های آن میباشد، بر خلاف تبلیغاتی که دشمنان آن کرده اند «مذهب یا کیش» نیست. «پاکدینی» یکره نوین زندگان است. راهیست که همپای «دانش» است و بلکه چیزی هم فزونتر از آن دارد و در خور آنست که دانشمندان آنرا بررسی کرده بگفتگو گزارند. ما که شاگردان کسروی هستیم باور داریم که بن بست کنونی جهان که با پذیرفتن و گسترش پاکدینی باز خواهد شد و آن راهنمایی و هدیه‌ای که شرق به غرب میتواند بدهد، این اندیشه‌ها میباشد. همچنین باور داریم که اگر کینه‌ها و خودخواهیها از میان برود و اندیشمندان ایران پندار «مذهبی» بودن مکتب کسروی را به کنار گزارند به حقایقی دست می‌یابند که در جای دیگر به آن دسترسی نیست. اینها ادعا نیست و کتابهای «پاکدینی» خود بهترین گواه راستی این سخن میباشد.

(با همداد آزادگان)

چاپ یکم کتاب «در پیرامون روان» در اردیبهشت ۱۳۲۴ بچاپ رسید که همزمان با «ترور اول» شادروان کسروی بود. این کتاب به آقای محمود تفضلی ارمغان گردیده و در این باره در سات دوم پشت جلد چنین آمده:

آقای تفضلی :

این کتاب تا نیمه بچاپ رسیده بود که داستان روز هشتم اردیبهشت رخ داد، و چون بایستی یادداشتها را بازرسم تا چاپ شود، به شُوند^۱ پیشآمد، کتاب ناانجام ماند. تا هنگامیکه پس از یک هفته از بیمارستان به خانه بازگشتم و کمی بهبود یافتم که در بستر به بازرسی یادداشتها پرداختم و چاپ کتاب دنبال شد. چیزیکه هست در این سه هفته که از پیشآمد میگذرد، یکی از چیزهایی که از من دور نبوده و توگویی همیشه در پیش چشمم بوده یاد آن ساعتیست که روز نخست زخم‌داریم، شما را با آن سُهشهای^۲ گرم جوانمردانه (با نبودن آشنایی از پیش) در پهلوی تختخواب خود دیدم. در این سه هفته یاد آن ساعت همیشه با من بوده و با اندیشه هایم در هم می آمیخته. اکنون که چاپ کتاب پایان پذیرفته خودداری نمی توانم از اینکه آن را به شما ارمغان گردانم و دوست میدارم شما این را بپذیرید. دوست میدارم شما این را نشانی از سُهشهای درونی من شناسید.

با درود و سپاس «کسروی»

^۱ - شوند (بر وزن بلند) = دلیل، علت، موجب

(ویراینده)

^۲ - سُهش (بر وزن جهش) = احساس

(ویراینده)

بنام پاک آفریدگار جهان

گفتارهاییست که آقای کسروی در روزهای پنجشنبه در چند نشست رانده و در این کتاب بچاپ میرسد.

دفتر پرچم

نشست یکم :

چرا ما از روان سخن میرانیم؟

جوانانی خواستند که چند نشست در پیرامون روان گفتگو شود و برخی پرسشها کردند. در این نشست میخواهم باز نمایم^۱ که ما چرا از روان سخن رانده ایم؟ چرا به آن زمینه درآمده ایم؟ این از چیزهاییست که باید دانسته شود.

باید دانست چهارده سال پیش که من میخواستم به کوششهایی آغازم چند چیز را جلوگیر خود می یافتم که یکی از آنها - بلکه بزرگترین همه آنها - فلسفه مادی و بدآموزیهای آن میبود.

من نخواهم توانست از چبود^۲ آن فلسفه و از تاریخچه پیدایش آن سخن رانم. اینها را جوانان درس خوانده بهتر از من میدانند. من تنها از هوده های^۳ آن فلسفه سخن خواهم راندم.

فلسفه مادی یا مادیگری (یا بزبان پاک گوئیم: پاردیگری) بزرگترین گمراهیست که جهان بخود دیده و یکرشته هوده هایی از آن پدید آمده که جلوگیر هرگونه کوشش در راه نیکی توانستی بود، بلکه بایستی بود. اینک آن هوده ها را فهرست وار می شماریم:

^۱ - باز نمودن = بیان کردن ، روشن کردن مطلبی

(ویراینده)

^۲ - چبود = ماهیت

(ویراینده)

^۳ - هوده = نتیجه

(ویراینده)

نخست - آن فلسفه آدمی را بسیار پست گردانیده. از دیده آن فلسفه، آدمی جانوریست سردسته جانوران، بدانسان که میمون از لیمور برخاسته و اندکی از آن بالاتر است، آدمی نیز از میمون برخاسته و اندکی از آن بالاتر است. جدایی دیگری در میانه نیست. آن خیمها که جانورانراست آدمی را نیز هست و جز آنها چیزی نیست. سرچشمه همه خواهاکها^۱ و کُناکهای^۲ جانوران خودخواهیست و در آدمی نیز چنانست.

دوم - از روی آن فلسفه آدمی نیکی پذیر نیست. در جایکه آدمی از هرباره مانده جانورانست، پیداست که نیکی پذیر نخواهد بود، چنانکه جانوران نیستند. چیزیست بسیار روشن: آنچه در نهاد کسی یا چیزی نهاده شده دیگر نتواند بود.

سوم - از روی آن فلسفه خود نیکی و بدی در جهان نیست. هرکس هرچه را میخواهد و بسود اوست، نیک میشناسد و هرچه را نمی خواهد و بسود او نیست، بد میشمارد. سرچشمه دریافتهای آدمی مغز اوست، مغز نیز ماده است و هر چیزی از بیرون و درون در آن تواند هُناید^۳.

چهارم - خرد را که داور نیک و بد و راست و کج و سود و زیان، و خود گرانیامه ترین داشته آدمیست، آن فلسفه نمی شناسد. بودن چنین چیزی را در آدمی نمی پذیرد. از روی آن فلسفه آدمی همین کالبد مادی و همین تن و جان سترساست^۴، و برای فهم و دریافت درو، چیزی جز مغزش نمیباشد و این مغز چنانکه گفتیم هُنایش پذیر از چیزهای بیرون و درونست.

اگر کتاب دکتر ارانی را بنام «عرفان و اصول مادی» خوانده اید، در آن کتاب در این باره چنین میگوید: «فقط با مغز میتوان فکر کرد. مغز ماده و فکر یکی از خواص این ماده است. تجربه بما نشان میدهد که اگر محیط مادی (نور، درجه حرارت، رطوبت و غیره) تغییر کند در ساختمان و طرز عمل موجود زنده نیز تغییرات نظیر آن بظهور میرسد. مغز نیز کاملاً تابع آن قانونست».

پنجم - از دیده آن فلسفه، زندگانی جز نبردی در میان زندگان و جهان جز نبردگاهی نیست. از روی آن فلسفه، چنانکه در جانوران سرچشمه همه خواهاکها و کناکهاشان «خود خواهی» است، در آدمیان نیز چنانست. هر زنده و جنبنده ای در این جهان تنها خود را خواهد و همه چیز را برای خود خواهد و ناچار است که در میانه آنها کشاکش پدید آید. ناچار است که کشاکش پدید آید و هر توانایی ناتوانان را زیر پا گزارد و در راه خوشیهای خود پیش رود. ناچار است که چنین کند. جز این نتواند کرد و نشاید^۵ کرد.

ششم - این فلسفه نیکخواهان جهان را بسیار خوار میگرداند و از ارج می اندازد. زردشت و کنفوسیوس و موسی و عیسی و محمد و دیگران که هریکی در زمان خود برخاسته و در راه نیکی جهانیان کوششها کرده و رنجها

^۱ - خواهاک = آنچه خواسته میشود (ویراینده)

^۲ - کُناک = آنچه میکنند، آنچه انجام میدهند (ویراینده)

^۳ - هُنایدن = (بر وزن دوانیدن) تأثیر کردن، اثر کردن (ویراینده)

^۴ - سترسا = محسوس (ویراینده)

^۵ - شاید = شایسته است (ویراینده)

برده اند، در اندیشه پیروان مادیگری جز کسان سودجو نمی بوده اند و جز سود خود و توده خود را نمیخواسته اند. هر یکی از آنان را نیازمندیهای مادی به کوششها برانگیخته بوده.

پیروان این فلسفه میانه صوفیان پندارباغ گمراه و دیگر بدآموزان که بیشترشان جز در پی شکمچرانی نمی بوده اند، با مردانی همچون زردشت و محمد و دیگران که راهنماییهای بسیار ارجدار به جهانیان کرده اند و در آن راه رنجها کشیده و گزندها دیده اند، جدایی نمی گزارند و همه را به یکرشته میکشند.

آن کتاب دکتر ارانی که نامش بردم در این زمینه است. اگر بخوانید خواهید دید چه رنگی به کوششهای نیکخواهان بزرگ جهان داده. خواهید دید پاکمرد عرب که بیست سال رنجها برده و گزندها دیده با بت پرستی و دیگر نادانیهای زمان نبرد کرد و شاهراهی برای زندگانی به روی مردم بگشاد، و حسین حلاج که فریب پندارهای صوفیانه را خورده هوسمندانه و سبکمغزانه دم از خدایی میزد و سرانجام جان در راه آن دعوی پوچ و کودکانه گذاشت، هر دوی آنها در دیده یک دانشمند مادی به یک پایگاه هست، هر دوی آنها در پی سود خود میبوده اند.

اینها هوده های^۱ آن فلسفه است - هوده هایی که با آیین زندگانی برخوردار میدارد. اگر نیک اندیشید چیزهایی بسیار بزرگست، چیزهایی بسیار هُنایاست.^۲ چیزهاییست که زندگانی را بیکبار^۳ زیر و رو تواند گردانید. چیزهاییست که تمدن یا پیشرفت ده هزار ساله آدمیان را از میان تواند برد. اگر اینها راستست پس باید هیچگونه کوششی در راه نیکی مردمان نکرد، بلکه خود نام نیکی را نبرده باید کسی را در بدکاری ننکوهید، دزدان و راهزنان را دنبال نکرد، از آدمکشان جلو نگرفت، بلکه باید قانونها را برانداخت، دادگاهها را بهم زد. در جایی که آدمی باید بنبردد، پس آنکه نبردیده و چیره درآمده و هماورد^۴ خود را لگدمال کرده یا نابود گردانیده باید به او آفرین خواند، نه آنکه بداد گاهش کشید و کیفری داد.

باید فرهنگ را نیز از میان برد. زیرا درحالیکه آدمی نیکی نتواند پذیرفت چه جای کوشش به نیک گردانیدن نورسانست؟!.

معنی راست مادیگری و هوده های آنرا بهتر از دیگران نتیجه^۵ فهمیده. از زبان این فیلسوف چیزهایی میگویند که شنیدنیست، این جمله ها را برایتان از روزنامه پند میخوانم:

«مبنای فلسفه ما اینست که ضعفا و بینوایان باید محو شوند. انسان باید درست چگونگی حب نفس را بیاموزد و بیجهت دنبال اوهامی مانند دوستی نوع و ملاحظه همسایه نرود. عقاید غلطی که درباره رعایت حال ضعیفان و اشخاص ناتوان در مغزهای ما جایگیر شده و مداخل و تمجیداتی که دین از همدردی و خضوع نفس و فداکاری کرده، ما را به اخلاق بندگی و روحیه غلامی سوق داده است. سعادت چیست؟ سعادت؛ احساس تفوق و برتریست

^۱ - هوده = نتیجه (ویراینده)

^۲ - هُنایا (بر وزن تماشا) = موثر (ویراینده)

^۳ - بیکبار؛ بیکبار = یکدفعه، بکلی، بناگاه (ویراینده)

^۴ - هماورد = حریف مبارزه (ویراینده)

^۵ - نتیجه = همان نیچه فیلسوف معروف آلمانی (ویراینده)

و رفع موانع زندگی. منظوریات رضایت قلب نیست، تحصیل قدرت بیشتر است. صلح نیست، جنگ است. فضیلت نیست، کارآمدی و کفایت است».

فیلسوف مادی درست، این نتیجه بوده. اگر فلسفه مادی راست بودی، معنایش جز این نبود. جمله هایی نیز از زبان شوپنهاور در کتابهای عربی خوانده ام که ترجمه میکنم:

«در جهان نیکی نیست. نیکی چگونه تواند بود در حالیکه آدمی سرچشمه کارهایش خودخواهیست! چاره ای نیست جز خود را کشتن و نابود ساختن و یا زن ناگرفتن و فرزند پدید نیاوردن».

اینهم گفته های فیلسوف مادی دیگر. بیثوند^۱ نیست که میگوییم: مادیگری بزرگترین گمراهیست که جهان بخود دیده. شما بیگمان بدانید که بدیهایی که امروز در جهانست بخش بزرگی از آن هوده مادیگریست. این گرفتاری بزرگی که برای جهان پیش آمده و هر بیست سال و سی سال دولتهای بزرگ اروپا به جنگ برمیخیزند و سراسر جهان را ناآسوده میگردانند، این گرفتاری یکی از هوده های فلسفه مادیست. شما اگر به دلای هیتلر و موسولینی و چرچیل و روزولت و دیگر راهبران جنگ راه داشتیدی دیدیدی^۲ اندیشه هریکی جز اینها نیست: «زندگانی نبرد است، جهان بی جنگ نتواند بود، ما باید بکوشیم و بدیگران برتری پیدا کنیم».

راستست که جنگ از نخست بوده. راستست که کشاکش دولتها ریشه تاریخی داشته. چیزیکه هست اینها سخن ما را از میان نخواهد برد. در این جنگها بیش از همه مادیگری کارگر افتاده. در زمانهای پیش جنگ را نادانیهای مردم و دشمنی های دینی پدید می آورد. امروز که آنها نیست پس چه چیز جوانان دانشمند را به آدمکشی و شهر ویران کنی بر می انگیزد؟ بهتر است ما در این زمینه از راه روانشناسی چند گامی پیش رویم:

فلان جوان آلمانی که تفنگ بدوش انداخته بمیدان جنگ میرود یا در هواپیما نشسته بمب بر سر شهرهای انگلیس و روس میریزد، آیا توان پنداشت که هیچگاه نیندیشیده و از خود نپرسیده: «این جنگ چیست؟ من چرا آدم میکشم؟ چرا بمب بر سر شهرها میریزم؟» آیا چنین چیزی توان پنداشت؟...

بیگمان نتوان پنداشت. بیگمان هر جوان آلمانی یا انگلیسی یا آمریکایی چنان پرسشهایی از خود کرده ولی چنین پاسخ شنیده: «زندگانی نبرد است! ما باید نیرومند گردیم و بدیگران چیرگی نماییم!».

بیگمان هر جوان آلمانی یا انگلیسی بارها از دل گذرانیده: «کشاکشی که میانه ما با دیگرانست چرا نمیخواهیم با گفتگو بسر آوریم؟ چرا نمیخواهیم به دو سخنی خود با داوری و دادگری بسر دهیم؟». اینها را از دل گذرانیده، ولی بیدرننگ بخود پاسخ داده: «اینها نمیشود! زندگانی نبرد است! جنگ همیشه باید بود! دادگری چیست؟!...».

آن سخنان تند زهرآلودی که نتیجه و همراهان او بنام فلسفه نوشته اند و چاپ شده و میلیونها و صد میلیونها کسان آنها را خوانده اند، آیا میپندارید بیهوده بوده؟ آیا میپندارید در مغزها نهانیده^۳. نتیجه که میگوید: «خرسندی

^۱ - شُوند (بر وزن بلند) = علت، موجب (ویراینده)

^۲ - راه داشتیدی دیدیدی = راه می داشتید می دیدید (ویراینده)

^۳ - هناییده = اثر کرده نهانیده = اثر نکرده (ویراینده)

چیست؟. خرسندی بدیگران برتری یافتن و راه زندگی را بخود گشادست»، یا جمله های زهرآلود دیگری که با آب و تاب بزبان میآورد، آیا توان پنداشت که در سیاست آلمان کارگر نیفتاده؟! آیا توان گمان برد که اندیشه برتری بدیگران که در مغزهای آلمانیان پدید آمده و یکی از شوندهای بزرگ جنگ بوده، از این گفته ها سرچشمه نگرفته؟!...

این بدآموزیها در اروپا چندان هُناییده که دولتهای بزرگ سیاست خود را بر روی دو پایه «زور و نیرنگ» گزارده اند. هر کجا که پیش رفت زور، و هر کجا که پیش رفت نیرنگ.

در این باره چندان گمراهند که گاهی که در سایه پیشآمدها ناچار میشوند که به کوششهایی بنام نیکخواهی و آسایش دوستی برخیزند، و یا گوهر آدمیگری - آن گوهری که فلسفه مادی نمی شناسد - بچنان کوششهایی وامیدارشان، چون خو گرفته اند در آنجا نیز به نیرنگ میپردازند، و آنها را نیز آلوده میگردانند. چرا که زندگانی را جز نبرد نمی شناسند، چرا که به نیکخواهی باوری از دل نمی دارند.

انجمن سویس (یا جامعه ملل) را که پس از جنگ جهانگیر گذشته^۱ برپا گردانیدند داستانش همین بود. پس از چهارسال خونریزی که سراسر اروپا مینالید و میزارید، سران دولتها برانگیخته شدند که برای جلوگیری از جنگ دیگری انجمنی برپا گردانند. عنوان انجمن، کوشش به آرامش و آسایش جهان میبود. ولی راهبران آن چون به آسایش جهان و نیکی جهانیان باوری نمی داشتند و زندگانی را به هر رنگی که باشد جز نبرد نمی شناختند، انجمن را نیز افزاری برای نبرد گرفتند. این بود که هوده ای از آن بدست نیامد و جنگ بار دیگر رخداد.

اکنون که جنگ به پایان میرسد گفتگوهای درباره جلوگیری از جنگ در زمانهای آینده بمیان افتاده و هرآینه انجمنهایی برپا خواهد شد ولی چون از روی باور و راستی نیست آنها را نیز افزار نبرد و سودجویی خواهند گردانید. از آنها نیز هوده ای نخواهد بود. اینها کمی از زینهای بسیار مادیگریست.

تنها در کارهای دولتها و در جنگها نیست، در زندگانی روزانه مردم زیان بسیاری از آن گمراهی پدیدار شده. چنانکه بارها نوشته ایم امروز جهانیان در برابر «چیستانی» ایستاده اند. از دویست سال باز از یکسو پیایی دانشها پیش رفته و افزارهایی نوین برای زندگانی ساخته شده و از یکسو زندگانی زمان بزمان دشوارتر شده و بهره مردمان از خرسندی کمتر گردیده. آیا این از چیست؟. چرا از پیشرفت دانشها هوده وارونه بدست آمده؟!...

در این باره ما سخنان بسیار رانده چیستان را گشاده ایم. این سختی زندگانی انگیزه هایی داشته که از بزرگترین آنها بدآموزی های مادیگریست. آدمی از سرشت خود دارای خیمهای^۲ پست آرزو و خودخواهی و ستمگری و برتری جوییست، و ما اگر میخواهیم بدی در جهان کمتر باشد باید بکاستن از نیروی این خیمهای پست کوشیم، ولی مادیگری بجای کاستن، به نیروی آنها میافزاید. کسی که از سرشت خود آزمند و پول اندوز و یا ستمگر و مردم آزار است، همانکه شنید زندگانی نبرد است هر چه گستاخر میگردد. تو گفتی نفت به آتش ریخته میشود.

^۱ (ویراینده)

^۲ - جنگ اول جهانی

^۲ (ویراینده)

^۲ - خیم = خلق، خصلت، آنچه آدمی در سرشت خود دارد

این خود نکته بزرگیست که از فلسفه مادی پیش از همه، آزمندان و ستمگران و دغلكاران سود جسته اند و میجویند. دانشمندانی که آن گمراهی را پدید آورده و این بدآموزیها را بیرون ریخته اند خود از آنها بیزار بوده اند. اینان زبانهاشان گمراه میبوده و دلهاشان نمی بوده. گفته های شوپنهاور را برایتان یاد کردم که چگونه از هوده پندارهای مادی خود اندوه می خورده و به افسوس و ناله برمیخاسته است.

از سخن خود دور نیفتیم: من میدیدم این فلسفه با بدآموزیهایش در سراسر جهان پراکنده گردیده، میدیدم راه کوشش به نیکی جهان به روی من بسته شده. زیرا اگر این فلسفه راست است و بنیاد استوار میدارد، من خود باید نکوشم، و اگر کوشیدم هیچگونه هوده ای نباشد.

میدیدم فلسفه مادی هنوز به ایران نیامده و کسی آنرا درس نخوانده و نیک ندانسته، ولی بدآموزیهایش به دستیاری روزنامه ها پراکنده گردیده، و چون به دلخواه بسیاری از مردم بوده آنها را در هوا ربوده اند. با یکبار خواندن و شنیدن به دل سپارده اند و پیپی بزبان می آورند: «طرز تفکر هرکسی جداست!»، «زندگانی مبارزه است!»، «ضعیف خوراک قویست!»، «نیک و بد نسبی است!»، «بشر اصلاح نمیشود!».

میدیدم مردان دغل و بدنهاد اینها را روان کرده و دستاویز^۱ کارهای بد خود گرفته اند. آنسالی که از تبریز آمده بودم در تهران با کسانی از درس خواندگان آشنا گردیدم. ولی دیدم بدآموزیهای مادگیری چنان تکانشان داده و گستاخشان گردانیده که باید فرسنگها از آنان گریخت. یکی از استادان دانشگاه روزی وام از من خواست و چون دادم پس نداد. یکبار که طلبیدم چنین گفت: «من هیچ یادم نیست پولی از شما گرفته باشم!». هنگامیکه بزنگان میرفتم کتابهایم را به او سپردم. پس از یکسال که بازگشتم و پس خواستم بهانه ها آورد. روزی که بخانه اش رفتم چند جلدی داد و گفت: نمیدانم آندیگرها در کجاست. باید بگردم و پیداکنم». اینها را میکرد و کمترین شرمی بخود راه نمی داد. دیگری که او نیز استاد است به هر کار زشت و پستی میپرداخت. چون با کسانی کشاکشهای حزبی می داشت، روزی دیدم دروغ هایی به آنان می بست و چنین می گفت: «در مبارزه آدم باید از هیچ کاری باز نایستد! اساس زندگانی مبارزه است!».

کسانی را میشناختم که وزیر میبودند و با نداشتن نیاز رشوه میگرفتند و دزدی میکردند و عنوانشان این میبود: «زندگانی مبارزه است!». شنیدم یکی گفته بوده: «من اگر ندزدم بد کرده ام! برخلاف طبیعت رفتار نموده ام!». شنیدنیست که بعضی از ملایان این بدآموزیها را یاد گرفته و در آن مغزهای تیره و آلوده خود جا داده بودند. ممکنانی را که چندی هم وزیر میبود میشناسید. اینمرد در نجف درس خوانده و از فلسفه مادی جز نامش را ندانسته. با اینحال با ما می نبردید و عنوانش این میبود: «طرز تفکر هرکسی جداست!». نمیشود مردم را به یک عقیده دعوت کرد!». این را از روزنامه ها گرفته برای خود عنوانی ساخته بود. یک ملا^۲ که در رادیو سخن میراند و هایشویی برای خود راه میاندازد، شبی در خانه آقای حیدری با بودن کسانی با من گفتگو میکرد و برداشت سخنش این میبود: «هر ندایی که در هر زمان بلند شود یکدسته که آنها را با ساختمان مغزی خود موافق یابند پیروی کنند. ولی دیگران در

^۱ - دستاویز = بهانه

^۲ - خواست شادروان کسروی «راشد» است

(ویراینده)

(ویراینده)

کنار مانند...». گفتم: اینها را از روزنامه ها یاد گرفته ای، اینها بدآموزیهای فلسفه مادیست. یکه خورد و برای آنکه شکست بخورد راه ندهد، با صد پر رویی گفت: «نه من اینها را از قرآن درآورده ام» و آنگاه آغاز کرد به آیه آوردن و سخنان بی معنی گفتن.

اینها از هرباره جلوگیر من میبود. مادیگری راه کوشش را به روی من بسته میداشت. ناچار میبودم از آن گفتگو کنم و بیپایش را روشن گردانم. در آن میان بود که بگفتگو از روان درآمدم و خواست من شکستن هایهوی مادیگری و از میان بردن هوده های زهرآلود آن بود.

هوده های مادیگری را برایتان شمردم. آنهاست که بیش از همه با زندگانی برخورد میدارد و نبرد من نیز بیش از همه با آنها بود.

یکی از نکته ها در کار ما آنست که ما جدایی میانه دانش و دین میگذاریم. راستست که ما نیز در این کوششهایی که میکنیم همان راه دانشها را پیش گرفته ایم که جز در پی آمیغها^۱ نیستیم و جز با دلیل سخن نمیروانیم. ولی در همانحال میانه خود و دانشمندان مرزی پدید آورده ایم. چیزهایی هست که از زمینه کار ما بیرونست و باید دانشها به آنها پردازد، چیزهایی هست که ما باید به آنها پردازیم و دانشها در آن زمینه کاری نتواند ساخت. زمینه کوشش ما بسامان گردانیدن زندگانی و افزودن به آسایش و خرسندی جهانیان و تکان دادن بخردها و بکار انداختن آنهاست. هرچه از این زمینه بیرونست از سخن ما بیرونست. درباره روان نیز همینست.

در این نشست دو چیز را باز نمودم:

یکی آنکه مادیگری با هوده هایی که در پی میدارد، بزرگترین گمراهی است که جهان بخود دیده. از این گمراهی زیانهای بزرگی برخاسته است و تواند برخاست. نبرد ما بیش از همه با این گمراهی و هوده هایش میباشد. دیگری آنکه سخن ما از روان در میان گفتگو از مادیگری بوده و ما از آن چندان سخن میرانیم که کار و راه ما نیازمند است. ما هستی روان را باز نموده و خواهاکها^۲ و گناکهای^۳ آنرا نشان میدهم. سخن از چبود روان و دیگر چیزها از زمینه کار ما بیرونست.

۱ - آمیغ = حقیقت (ویراینده)

۲ - باز نمودن = بیان کردن (ویراینده)

۳ - خواهاک = آنچه خواسته شود (ویراینده)

۴ - کناک = آنچه کنند، اعمال (ویراینده)